مطالعات اسلامی زنان و خانواده
دوفصلنامه علمی- پژوهشی
سال ششم- شماره دهم
بهار و تابستان ۱۳۹۸

تبیین وضعیت حقوقی معاملات شوهر به قصد فرار از پرداخت مهریه

احمد مرتاضی[۱]
امین سلیمان کلوانق[۲]
حسین حاجی حسینی[۳]

چکیده:

مالکیت زوجه بر مهریه، به محض عقد ایجاد می‌شود؛ با این تفاوت که ملکیت وی نسبت به نصف مهر، نافذ و مستقر، اما نسبت به نصف دیگر، متزلزل است که با مقاربت جنسی، مستقر می‌شود. مهریه به اعتبار میزان، ملاک تعیین، شخص تعیین‌کننده و نیز زمان قابلیت مطالبه، انواع مختلفی دارد؛ اما این اختلاف، تأثیری در زمان صدق عنوان دِین بر مهریه ندارد؛ چرا که مهریه به محض عقد به ملکیت زن درمی‌آید و در قالب یک دِین، پرداخت آن بر ذمه شوهر واجب است، گرچه حکم به وجوب ادای آن متوقف بر مطالبه می‌شود. بر این اساس، مدت‌دار بودن و عدم تعیین آن در زمان عقد، تأثیری در به وجود آمدن رابطهٔ دِینی ندارد و فقط مقدار و زمان مطالبه آن را تغییر می‌دهد. نکته مهم آنکه، گاه شوهر به قصد فرار از پرداخت مهریه، معاملات صوری یا واقعی با دیگران انجام می‌دهد تا به واسطه آن، خود را ناتوان از پرداخت مهریه جلوه دهد. پرسش اصلی تحقیق این است که از نظر فقهی-حقوقی چه وضعیت حقوقی برای معاملات مذکور منطقی به نظر می‌رسد. فقها و حقوق‌دانان، در صحت چنین معاملاتی اختلاف نظر دارند؛ اما نتیجه پژوهش حاضر که به روش توصیفی-تحلیلی و با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای انجام گرفته، بیانگر آن است که معاملات شوهر به قصد فرار از پرداخت مهر، اعم از اینکه واقعی باشد یا صوری، به سبب نامشروع بودن جهت معامله، باطل است. البته بطلان مذکور، در معاملات صوری شوهر، ناشی از فقدان قصد واقعی نیز می‌تواند باشد.

واژه‌های کلیدی: مهریه، قصد فرار از مهریه، معامله صوری، مطالبه مهریه، معاملات شوهر

---

۱. نویسنده مسئول، استادیار گروه فقه و حقوق دانشگاه تبریز a.mortazi@tabrizu.ac.ir
۲. دانشجوی دکترای فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه قم amin.soleyman1370@gmail.com
۳. دانشجوی دکترای حقوق جزاء دانشگاه خوارزمی تهران- دانش پژوه سطح ۳ حوزه std-h.hosiny64@khu.ac.ir
تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۰/۳۰ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۶/۳۱

مقدمه

مهریه به محض عقد بر عهدهٔ مرد می‌آید و اهمیت این حق در نکاح دائم تا حدی است که در ماده ۱۰۸۵ قانون مدنی ایران آمده است: «زن می‌تواند تا مهر به او تسلیم نشده، از ایفاء وظایفی که در مقابل شوهر دارد، امتناع کند». حق مذکور را در اصطلاح «حق حبس» می‌نامند (کاتوزیان، ۱۳۸۹، ص۱۱۴). همچنین طبق ماده ۱۰۹۵ قانون مدنی در عقد موقت، برخلاف نکاح دائم، مهریه یکی از ارکان اصلی عقد است و باید میزان آن در حین انعقاد عقد مشخص شود و حتی شارع اجازهٔ موکول کردنِ تعیین آن به زمانی دیگر را نداده است. البته در عقد موقت استقرار مالکیت زن نسبت به مهر، مشروط به تمکین او در تمام مدت مقرر در نکاح موقت است (امامی، بی‌تا، ج۵، ص۱۰۵).

باید توجه داشت که تزلزل مالکیت زن نسبت به مهر، موجب نمی‌شود که حق مطالبه یا تصرف در مهریه از او سلب شود؛ چون ایجاد حق، با عقد نکاح صورت گرفته و با حاصل شدن موجبات استقرار مهر، حق جدیدی ایجاد نمی‌شود؛ بلکه حقی که قبلاً ایجاد شده، استقرار می‌یابد. بنابراین، هیچ مانعی برای جاری کردن احکام دِین برای مهریه وجود ندارد. مهریه انواع مختلفی دارد، از قبیل: مهرالمسمی، مهرالمثل، مهرالمتعه، که برخی از اینها می‌تواند حالّ (نقدی) یا مؤجَّل (مدت‌دار) باشد. از آنجایی که هیچ عقد نکاحی نمی‌تواند به طور مطلق، خالی از مهر باشد؛ بنابراین، تفاوت انواع مهریه در میزان مهریه، زمان تعیین آن و برخی موارد دیگر، تأثیری در این امر ندارد که مهریه به محض عقد بر عهدهٔ شوهر درآید. در واقع، مهریه نوعی دِین است که بر عهدهٔ شوهر است و لزوم پرداخت دِین در فقه اسلامی و حقوق، امری غیر قابل انکار است و روایات کثیری در باب اهمیت پرداخت و عزم و نیّت بر آن وارد شده است.

مسئله مهم در این باره آنکه، در مواردی شوهر اقدام به معاملاتی می‌کند که از آنها انگیزهٔ فرار از پرداخت مهریه را دارد. این معاملات به دو صورت واقعی و صوری منعقد می‌شود و ضمانت‌اجراهایی برای آن از سوی حقوق‌دانان و فقهای امامیه ارائه شده است که مصلحت زوجه و غرض شارع مقدس را تأمین نمی‌کند و رسیدن زوجه به حق مذکور را با مانع رو به رو می‌کند. پژوهش حاضر در نظر دارد تا با استناد به منابع فقهی و حقوقی ابتدا به تبیین انواع مهریه و اثر آن در اطلاق عنوان دِین بر مهریه بپردازد و در گام بعدی سعی در ارائه راهکار و ضمانت اجرای تأمین‌کنندهٔ مصلحت زن و در عین حال موافق با آموزه‌های فقهی دارد. آنچه موجب نوآوری این مقاله شده است اینکه: اولاً: به طور خاص در موضوع معاملات شوهر به قصد فرار از پرداخت مهریه

پژوهشی صورت نگرفته است. ثانیاً: در مقاله حاضر، ماهیت دِینی مهریه با توجه به اقسام مختلف مهر به دقت بررسی شده است؛ زیرا زمان صدق عنوان دین و به وجود آمدن رابطه‌ی دِینی بین زن و شوهر در مسئله مهریه می‌تواند بر وضعیت فقهی و حقوقی معاملات شوهر به قصد فرار از پرداخت مهریه نیز اثرگذار باشد. ثالثاً: در پژوهش‌های پیشین، حکم معاملات مذکور، عدم نفوذ است؛ در حالی که برای اولین بار در این مقاله با استدلال‌های فقهی و حقوقی، بطلان قراردادهای شوهر به قصد فرار از پرداخت مهریه پذیرفته شده است.

۱. انطباق عنوان «دین» بر «مهریه»

در خصوص ماهیت و تعریف دین، فقها گفته‌اند که عبارت است از: «مال کلی که در ذمه شخصی برای دیگری ثابت است» (ایروانی، ۱۴۲۷، ج۲، ص۲۲۸؛ امام‌خمینی، بی‌تا، ج۱، ص۶۴۷). برخی نیز هر آنچه را که در ذمه ثابت باشد، دین می‌نامند (خوانساری، ۱۳۱۱، ص۴۳۴؛ آملی، ۱۳۸۰، ص۱۴۲) که این تعریف نسبت به اولی عام است و هم شامل واجبات مالی الهی و هم حق‌الناس می‌شود. مطابق هر دو تعریف، عنوان دین بر مهریه نیز صدق می‌کند؛ چرا که مهریه نیز مالی است که به مناسبت عقد نکاح، از طرف شوهر به زن تملیك شده و شوهر ملزم به پرداخت آن به زن است (نجفی، ۱۴۰۴، ج۳۱، ص۲). علاوه بر این، فقها در باب ذکر اسباب اختیاری دین، از وجود مهر در عقد نکاح به عنوان مثال استفاده می‌کنند و آن را نمونه‌ای از دین به شمار می‌آورند (گلپایگانی، ۱۴۰۹، ج۲، ص۹۳؛ امام‌خمینی، بی‌تا، ج۱، ص۶۴۷).

۲. انواع مهریه و تأثیر آن در زمان صدق عنوان «دین» و زمان وجوب ادا

جهت تقسیم‌بندی مهریه به اعتبارات مختلف، باید توجه داشت که در برخی از موارد، متعاقدین، میزان دقیق مهریه را در نکاح مشخص می‌کنند یا تعیین آن، به اختیار یکی از زوجین و یا شخص ثالثی واگذار می‌شود. گاه نیز متعاقدین، عدم مهر را شرط می‌کنند یا عقد را خالی از مهر منعقد می‌نمایند. در ادامه، به بررسی هر یک از این اقسام، پرداخته می‌شود:

۲-۱. حالت اول: تعیین مهریه در عقد

در مواردی که میزان دقیق مهریه در عقد نکاح معین می‌شود، این نوع مهریه را مهرالمسمی

می‌نامند. اصطلاح مهرالمسمی از فقه اسلامی گرفته شده و در ماده ۱۱۰۰ قانون مدنی این اصطلاح به کار برده شده؛ ولی آن را تعریف نکرده است (روشن، ۱۳۹۰، ص۱۲۳). حقوق‌دانان در تعریف آن می‌آورند: «مهرالمسمی مال معینی است که با عنوان مهر و با توافق زوجین تعیین می‌شود یا شخصی که زوجین انتخاب کرده‌اند، آن را معین می‌نماید».

ماده ۱۱۰۰ قانون مدنی در این رابطه مقرر می‌دارد: «در صورتی که مهرالمسمی، مجهول باشد یا مالیت نداشته باشد یا ملک غیر باشد؛ در صورت اول و دوم، زن مستحق مهرالمثل و در صورت سوم، مستحق مثل یا قیمت آن خواهد بود؛ مگر اینکه صاحب مال اجازه نماید». در فقه امامیه (موسوی عاملی، ۱۴۱۱، ج۱، ص۲۳۱) و نیز قانون مدنی ایران مقداری برای مهرالمسمی از نظر کمی یا زیادی معین نشده است و زوجین می‌توانند هر مقداری که بخواهند به عنوان مهر در نکاح قرار دهند.

۲-۲. حالت دوم: تفویض اختیار تعیین مهریه به یکی از زوجین یا شخص ثالث

گاه ممکن است اختیار تعیین میزان مهریه به زوج یا زوجه یا شخص ثالث داده شود که چنین زنی را به این اعتبار که اختیار تعیین مهر را به دیگری تفویض کرده، مفوضّه المهر می‌نامند. کسی که ضمن قرارداد بین زن و شوهر، مأمور تعیین مهر می‌شود، داور یا حَکَم می‌نامند. این نوع مهریه نیز اوصاف مهرالمسمی را دارد و به همین جهت، اگر طلاق قبل از نزدیکی واقع شود، زن مستحق نصف مهر است (کاتوزیان، ۱۳۸۹، ص۱۱۸). اگر اختیار تعیین مهر به زوج یا شخص ثالث داده شود، برای تعیین مهر هیچ محدودیتی ندارند؛ بلکه هر چیزی که مالیت داشته و قابل تملیک باشد، می‌توانند مهر قرار دهند؛ زیرا مهر حق زوجه است و چون اختیار تعیین آن به شوهر یا شخص ثالث داده شده، اگر آنان به کمتر از مهرالمثل هم نظر دهند، صحیح است (امامی، ۱۳۷۰، ج۴، ص۴۲۳). ماده ۱۰۸۹ قانون مدنی در این رابطه مقرر می‌دارد: «ممکن است اختیار تعیین مهر به شوهر یا به شخص ثالث داده شود؛ در این صورت، شوهر یا شخص ثالث می‌تواند مهر را هر قدر بخواهد معین کند». اما اگر اختیار تعیین مهر به زوجه داده شود، از نظر حداقل محدودیتی ندارد؛ اما از نظر حداکثر، طبق ماده ۱۰۹۰ قانون مدنی حق تعیین مهر بیش از مهرالمثل را ندارد (جلالی، ۱۳۸۹، ص۸۴). اگر داور قبل از تعیین مهر و وقوع نزدیکی جنسی بین زوجین بمیرد، در خصوص تعلق مهر و نوع آن میان فقیهان اختلاف وجود دارد (ر.ک. حاجی حسینی و مرتاضی، ۱۳۹۵، ص۷۱-۷۳).

۳-۲. حالت سوم: عدم تعیین مهریه یا شرط عدم مهریه

در صورتی که مهریه در عقد نکاح دائم معین نشده یا شرط عدم مهر شده باشد، این عمل را «تفویض البضع» می‌نامند که در صورت وقوع جدایی بعد از نزدیکی، اصولاً مهرالمثل تعلق می‌گیرد و همچنین است در نکاحی که مهریه با وجود تعیین، باطل یا متعلق به غیر باشد (روشن، ۱۳۹۰، ص۱۲۵). مهرالمثل، مقدار مالی است که به عنوان مهر برای امثال و اقران زن مزبور در نکاح معین می‌شود. در تعیین مهرالمثل، آنچه مورد رغبت و تمایل در ازدواج با زن است، مورد توجه قرار می گیرد و نباید در این امر، نقش زمان و مکان را از نظر دور داشت؛ زیرا مقدار مهرالمثل به اعتبار ازمنه و امکنه چنان که مشهود است، متفاوت می باشد (امامی، ۱۳۷۰، ج۴، ص۴۱۹).

لازم به ذکر است که در نکاح مزبور (مفوضةُ البضع)، مهریه‌ای که به زن مطلقه‌ای که نزدیکی با او واقع نشده، داده می‌شود، «مهرالمتعه» نام دارد. استحقاق زن نسبت به مهرالمتعه و تکلیف شوهر به دادن آن در مورد مذکور، مبتنی برکتاب و سنت و فقه امامیه است (ابن‌فهدحلّی، ۱۴۰۷، ج۳، ص۳۹۴؛ صفایی و امامی، ۱۳۸۲، ج۱، ص۲۰۰). مهرالمتعه از نظر لزوم تعیین، فرقی با مهرالمثل ندارد و باید تعیین شود. مطابق با ماده ۱۰۹۴ قانون مدنی در تعیین مهرالمتعه حال مرد از حیث غنا و فقر ملاحظه می‌شود.

علاوه بر اینها، مهریه از نظر مهلت پرداخت به دو نوع حالّ (نقدی) یا معجَّل و مؤجَّل (مدت‌دار) تقسیم می‌شود که در قسم اخیر، پرداخت آن به فرا رسیدن زمانی خاص، مثلاً زمان حصول استطاعت مالی برای مرد مشروط می‌شود. حالّ بودن و عدم تعیین مهلت برای پرداخت آن طبق ماده ۱۰۸۵قانون مدنی برای زن این حق را ایجاد کرده است که بتواند تا زمانی که مهر به او تسلیم نشده، از ایفاء وظایفی که در مقابل شوهر دارد، امتناع کند و این امتناع، مسقط حق نفقه نخواهد بود. برعکس، در مواردی که برای پرداخت مهر، زمان معین شده باشد؛ در این حالت، در حقیقت زوجه پذیرفته است که مهر بعد از مدتی به او تسلیم شود؛ از این رو، حق امتناع از انجام وظایف ندارد. زیرا وقتی زن به موجّل بودن مهریه، رضایت می‌دهد، بدیهی است که از حق حبس می‌گذرد. به این ترتیب، گذشتن مهلتی که برای پرداخت مهر مقرر شده، آن را به منزلهٔ حالّ نمی‌کند؛ زیرا قراردادن مهلت به معنای انصراف از حق حبس است (کاتوزیان، ۱۳۸۹، ص۱۲۸). با وجود این، اصل حق مطالبه مهریه، برای زن به رسمیت شناخته شده و در صورت عدم پرداخت آن، فقط برای زن ایجاد حق امتناع از زناشویی می‌کند.

بعد از صدق عنوان دین بر مهریه لازم است بیان شود که باید میان زمان انطباق عنوان دین و زمان تعلق حکم وجوب بر دین تفاوت قائل شد. نسبت به مورد اول، یعنی زمان انطباق عنوان دین بر مهریه، باید گفت مشهور میان فقیهان امامی این است که به مجرد وقوع عقد، زوجه مالک مهریه می‌شود و مالکیتش نسبت به نصف آن مستقر و نسبت به نصف دیگر متزلزل است (محقق‌حلی، ۱۴۰۸، ج۲، ص۲۷۴؛ خویی، ۱۴۱۰، ج۲، ص۲۷۹) و به لحاظ شرعی و قانونی، شوهر ملزم به تأدیه آن به زوجه است و در صورت عدم تعیین و واگذاری آن به بعد از زمان عقد نکاح دائم، فقط میزان آن به محض تعیین، مشخص می‌شود. پس تفاوت‌هایی که در میان انواع مهریه از جهت مقدار، ملاک‌های لازم برای تعیین آن و شخص تعیین‌کنندهٔ آن وجود دارد، اثری در زمان صدق عنوان دین بر آن ندارد و به عبارت دیگر، زمان متعهد شدن شوهر بر پرداخت مهریه را تغییر نمی‌دهند. زیرا استحقاق زوجه نسبت به مهر، به محض وقوع عقد ایجاد می‌شود. همچنین در فرض مؤجل بودن مهریه، زمان قابلیت مطالبه آن را به تأخیر می‌اندازد؛ ولی تأثیری ندارد در اینکه مهریه بر عهدهٔ شوهر است و عنوان دین بر آن صادق است.

حال در خصوص مورد دوم، یعنی زمان تعلق حکم وجوب بر ادای مهریه به عنوان دین، باید اشاره داشت که برخی از فقها وجوب ادای دین را به طور مطلق ذکر کرده‌اند (ابن‌ادریس حلی، ۱۴۲۹، ص۴۳۵). فقهایی هم که به طور دقیق پیرامون مسئله بحث کرده‌اند، در حکم وجوب پرداخت دین، سه عامل مطالبه دائن، حلول دین و توانایی دائن را مؤثر می‌دانند (سبزواری، ۱۴۱۳، ج۲۱، ص۸). از این رو، بنا بر برخی از اقوال، میان زمان انطباق عنوان دین و زمان تعلق حکم وجوب بر دین، تفاوت وجود دارد. اما مسئله‌ای که باید به آن توجه داشت اینکه آیا این تفاوت زمانی، تأثیری در حکم معاملات به قصد فرار از دین دارد یا نه؟

باید متذکر شد که اگر چه قابل مطالبه نبودن مهریه به جهت مؤجل بودن بنا بر نظر برخی می‌تواند مانع از وجوب ادای آن می‌شود؛ اما این مسئله دخالتی در تبیین حکم معاملات به قصد فرار از مهریه ندارد؛ زیرا در این نوع معاملات انگیزه این است که به نحوی از انحاء، زوج خودش را از مؤسر بودن خارج کند که این انگیزه سوء، معامله مزبور را داخل در حکم معاملات با جهت نامشروع می‌کند که به استناد ادله فقهی، محکوم به بطلان است.

البته نباید چنین گمان شود که تحقق معامله به قصد فرار از دین متوقف بر وجوب ادای دین است؛ زیرا به جهت مؤجل بودن دین، هنوز وجوبی در کار نیست، به این دلیل که نگرش

مقاصدالشریعه‌ای به مسئله، این مطلب را می‌رساند که آنچه مؤثر در حکم معامله است، انگیزه نامشروع فرار از ادای مهریه زوج است. بنابراین، مهم این است که دینی وجود داشته باشد و به مرحله وجوب رسیدن آن، یعنی حال شدن دین بنا بر نظر برخی از فقیهان، نمی‌تواند تأثیری در حکم معاملات مذکور داشته باشد.

۳. معامله به قصد فرار از مهریه و انواع آن

گاه ممکن است شوهر با وجود بدهکار بودن مهریه و مطالبه آن از جانب زوجه و محکومیت مالی به پرداخت، اقدام به انجام معامله‌ای کند که در طیّ آن، اموال خویش را به دیگران انتقال دهد و با این کار، قصد فرار از دین خود، یعنی مهریه را داشته و درصدد آن باشد تا همسرش تسلط قانونی بر مطالبه‌اش پیدا ننماید و به این ترتیب، حق او تضییع شود. این معامله، می‌تواند به نحو صوری و یا حتی واقعی منعقد شود. در رابطه با حکم این معامله در ماده ۲۱۸ قانون مدنی (اصلاحیه مورخ ۱۳۷۰/۰۸/۱۴) چنین آمده است: «هرگاه معلوم شود که معامله به قصد فرار از دین به طور صوری انجام شده، آن معامله باطل است». با توجه به اینکه ماده مذکور، «معامله به قصد فرار از دین» و «معامله صوری» را با هم آورده است، از این جهت دچار ابهام است که آیا صوری بودن معامله موضوعیتی در بطلان عقد دارد یا نه؟ زیرا در صورتی که پاسخ مثبت باشد، اگر شوهر به قصد فرار از تأدیه مهریه، اموالش را در قالب معامله‌ای واقعی و نه صوری، به دیگری انتقال دهد، باید بر اساس مفهوم مخالف ماده، حکم به نافذ بودن آن معامله داد. برای رفع این ابهام باید انواع معامله به قصد فرار از دین و مبانی فقهی ناظر بر آن نیز بررسی و تحلیل شود تا در نهایت، دیدگاه صحیح نسبت به معاملاتی که شوهر به قصد فرار از پرداخت مهریه، به نحو صوری یا واقعی انجام می‌دهد، به دست آید.

حال باید گفت معامله به منظور فرار از دین را می‌توان این گونه تعریف نمود: «معامله‌ای که مدیون، اختیار و قصد انجام آن را دارد؛ ولی هدف او این است که به این تمهید، از پرداخت دین خود فرار کند» (کاتوزیان، ۱۳۸۸، ج۲، ص۲۷۳). بنابراین متعهدی که قصد محروم ساختن طلبکاران را از اموال خود دارد، از دو راه می‌تواند استفاده کند: یکی اینکه، اموال خود را به صورت صوری به دیگران انتقال دهد. در این روش، فرد مالکیتش را در نهان خود نگه می‌دارد؛ اما نسبت به دیگران، آن گونه وانمود می‌کند که اموال خود را انتقال داده است. دیگر اینکه، اموال خود را به

طور واقعی انتقال دهد. در این روش، فرد مالکیت را واقعاً منتقل نموده است؛ اما هدف و نیت او این است که با این کار به طلبکاران ضرر بزند و یا اینکه مانعی در جهت اجرای حق آنها ایجاد کند. با توجه به این دو شیوه، در ادامه به طرح و بررسی وضعیت فقهی و حقوقی معاملات شوهر به قصد فرار از پرداخت مهریه، پرداخته می‌شود.

۱-۳. معامله صوری به قصد فرار از مهریه

همچنان که گذشت، معامله صوری در جایی است که طرفین، به انعقاد پیمان، وانمود می‌کنند؛ اما در واقع، مفاد آن را نمی‌خواهند، یعنی اراده جدی و واقعی در ایجاد رابطه حقوقی، وجود ندارد (کاتوزیان، ۱۳۸۸، ج۱، ص۲۲۴). از دیدگاه برخی دیگر، عقد صوری عقدی است که بدون قصد انشاء و به ظاهر منعقد می‌شود؛ یعنی طرفین، محتوای عقد را قصد نکرده، بلکه قصد آنها برخلاف صورت ظاهر عقد است (محقق داماد و دیگران، ۱۳۹۲، ج۱، ص۲۹۸). در تطبیق با این دینِ خاص، یعنی مهریه، معامله صوری به قصد فرار از دین به این معناست که شوهر با این هدف که از ادای مهریه به همسر خود طفره برود، معاملاتی را انجام می‌دهد که در نتیجه آن، خود را از لحاظ ملائت، مفلس نشان داده تا در نهایت، حداقل از ادای یک باره مهریه فرار کند.

دیدگاه تحقیقی آن است که در این نوع معاملات از دو طریق می‌توان حکم به بطلان آن داد: یکی اینکه، آن را کاملاً فاقد قصد دانست و دیگر اینکه، آن را فاقد قصد واقعی برشمرد؛ یعنی بر فرض اینکه، واجد قصد باشد؛ اما قصدی را داراست که واقعی نیست. توضیح بیشتر اینکه، معاملات صوری شوهر که اصلاً فاقد قصد باشد، به دلیل همین فقدان قصد، باطل است. آن چنان که برخی عقد باطل را این گونه تعریف نموده‌اند: «عقد باطل، عقدی است که به دلیل فقدان قصد انشاء یا عدم تطابق ایجاب و قبول یا نبود پاره‌ای از شرایط صحت، هیچ یک از آثار منظور از عقد، مطلقاً در هیچ زمانی بر آن مترتب نیست» (همان، ص۱۳۱). در این نوع معاملات شوهر هم می‌توان به دلیل فقدان قصد، حکم به بطلان آن داد؛ زیرا شوهر در این معاملات، قصد وقوع مضمون عقد در خارج را ندارد. این عنصر در صحت عقد آن چنان معتبر است که گروهی، در عقد اکراهی که ناشی از فقدان همین عنصر قصد باشد، نیز قائل به بطلان عقد هستند، با این استدلال که فرد در آن قصد وقوع عقد در خارج را ندارد (همان). در کل، عدم وجود قصد در معامله، موجب فساد معامله است که این فساد در ارکان اصلی، بطلان معامله را

نتیجه می‌دهد (کاتوزیان، ۱۳۸۸، ج۲، ص۳۲۴)؛ به همین دلیل هم آن را از ابتدا بی‌اعتبار می‌کند.

دکتر شهیدی عقد غیرقاصد یا عقد دارای جهت نامشروع را فاقد اعتبار معرفی می‌کند (شهیدی، ۱۳۸۸، ص۱۲۶) و معتقد است که در صورت عدم وجود قصد انشا در یکی از طرفین، همکاری اراده دو طرف محقق نمی‌شود و عقد به وجود نمی‌آید که در این صورت، گفته می‌شود عقد، باطل است و عقد باطل هرگز در عالم اعتبار موجود نمی‌گردد (همان، ص۱۳۳). دکتر لنگرودی در مورد معامله‌ای که هم صوری باشد و هم به قصد فرار از دین انجام پذیرد، آن را به دلیل عدم وجود قصد فعل، که عنصر عمومی عقود است، به معنای واقعی، باطل می‌داند (لنگرودی، ۱۳۹۱، ص۱۸۰). بطلان قراردادهای فاقد قصد انشاء، مورد اجماع فقهای امامیه نیز است (شهیدثانی، ۱۴۱۴، ج۹، ص۲۴؛ نائینی، ۱۳۷۳، ج۱، ص۳۶۷).

اگر فردی قائل شود که معاملات صوری، واجد قصد است، باید به این نکته توجه نداشت که این قصد، واقعی نیست و به تعبیر برخی از محققان، در قرارداد صوری، قصد تلفظ و قصد مراد استعمالی، وجود دارد؛ اما این قصد، جدیت و قطعیت ندارد؛ از این رو، انشاء محقق نمی‌شود (محقق داماد و دیگران، ۱۳۹۲، ج۱، ص۲۹۸). با این حال، جهت بطلان آن می‌توان از قواعدی همچون قاعده مشهور «العقود تابعة للقصود» بهره برد که طبق آن، عقد تابع قصد واقعی و درونی است (کاتوزیان، ۱۳۸۸، ج۲، ص۲۷۲). در نهایت، این نوع معاملات صوری، چه به قصد فرار از دین و چه به مقاصد دیگری صورت پذیرد، به دلیل صوری بودن آن باطل است (توکلی، ۱۳۹۲، ص۶۶). بطلان در این مورد را قواعد دیگری نیز پشتیبانی می‌کند که نویسندگان، در موارد بسیاری به آن استدلال می‌کنند و آن، تطابق قصد با واقع است (امامی، ۱۳۷۰، ج۱، ص۱۹۹) که فقها نیز در موارد نقض آن، با عبارت «ما قصد لم یقع و ما وقع لم یقصد» (نجفی، ۱۴۰۴، ج۲۲، ص۲۱۸)، حکم به بطلان این گونه معاملات می‌دهند. این عبارت در بین فقها بسیار متداول بوده و هست.

با توجه به مطالب فوق، در صورتی که زوج معامله به قصد فرار از پرداخت مهریه را به صورت صوری انجام داده است، این نتیجه حاصل می‌شود که این معامله نیز همانند معاملات دیگر فاقد قصد، به جهت همین فقدان قصد، باطل است و بطلان چنین معامله‌ای، مورد اجماع فقها و حقوق‌دانان است. اگر هم آن را واجد قصد بدانیم، با توجه به اینکه قصد موجود، با واقع تطابق ندارد و اصطلاحاً واقعی نیست، این معامله نیز محکوم به بطلان خواهد بود.

۲-۳. معامله واقعی به قصد فرار از مهریه

در ارتباط با امکان وقوع معامله واقعی به قصد فرار از دین، ابتدا باید گفت که تفاوت اساسی میان چنین معامله‌ای با معامله صوری در این است که در معامله صوری، اساساً عنصر قصد وجود ندارد و معامله‌ای واقع نمی‌شود و بعد از مدتی مال انتقال داده شده به نحوی از انحاء، به ملک اول برگردانده می‌شود. اما در معامله واقعی به قصد فرار از دین، عنصر قصد وجود دارد؛ ولی شخص به جهت فرار از دین، اقداماتی انجام می‌دهد تا هم از بطلان قراردادهایش بگریزد و از طرفی هم به مقصود اصلی خود (یعنی فرار از دین) برسد. مثلاً شخص، ماشین ۲۰۰ میلیونی خود را به دیگری هبه می‌کند یا اینکه به قیمت بیست میلیون به فرزندش می‌فروشد. امارات، جایگاه ویژه‌ای در اثبات چنین معاملاتی دارند، به گونه‌ای که با قرائن و شواهد حال، این امر می‌تواند احراز گردد. بر فرض در حالتی که مثلاً از طرفی زمان کمی برای حالّ شدن دین وجود دارد یا نشانه هایی از مطالبه مهریه از سوی زوجه آشکار می‌گردد و از طرف دیگر هم زوج، با وجود دارایی برای ادای مهریه، اقدام به فروش کمتر از قیمت واقعی یا هبه اموال کرده یا به واسطه هر عقد دیگری، سعی در انتقال اموال به انگیزه فرار از ادای مهریه دارد؛ در این حال، باید دقت داشت که اگر مهریه حالّ باشد، می‌تواند یکی از قرائن بر اثبات معامله به قصد فرار از مهریه باشد. همچنین اگر معامله مذکور در زمان نزدیک به سررسید دین منعقد شود، قرینه‌ای قوی بر اثبات موضوع خواهد بود.

بنابراین، معامله واقعی، معامله‌ای است که در آن، قصد انشاء وجود دارد و تعهد واقعی صورت می‌گیرد و تنها مانع، انگیزهٔ فرار از دین است که ظاهراً جهتی نامشروع می‌باشد و معامله را از حیث جهت، دچار محذور می‌کند. چون معامله به قصد فرار از مهریه نیز مصداقی از معاملات به قصد فرار از دین است. بنابراین، در تعیین وضعیت حقوقی معاملات شوهر به قصد فرار از مهریه، نظریات ناظر بر وضعیت حقوقی معاملات واقعی به قصد فرار از دین، راهگشا باشد.

نکته شایان توجه اینکه، مطابق ماده ۱۹۰ قانون مدنی، مشروعیت جهت معامله، یکی از شرایط اساسی صحت معاملات به شمار آمده و در صورت نامشروعیت جهت، قرارداد باطل است. حال، اگر اثبات شود که فرار از دین، جهتی نامشروع است، عدم صحت این معاملات به وضوح روشن خواهد شد. ماده ۲۱۸ قانون مدنی که در مقام بیان حکم معامله به قصد فرار از دین برآمده، این نوع معاملات را ذیل مباحث جهت معامله آورده است. این بهترین قرینه است که

معامله به قصد فرار از دین مرتبط با این شرط اساسی صحت است و منظور از قصد در این ماده، مرادف با انگیزهٔ و جهت است و معامله به قصد فرار از دین از انواع معاملات با جهت نامشروع می‌باشد. در تأیید این برداشت باید گفت که برخی از حقوق‌دانان نیز قائل‌اند که فرار از دین، جهتی نامشروع است و از آنجا که ماده ۲۱۸ قانون مدنی نیز معاملات به قصد فرار از دین را غیر نافذ می‌داند؛ بنابراین، این دسته از حقوق‌دانان معاملات به قصد فرار از دین را به دلیل تنافی با حقوق طلبکاران، مصداق معاملات با جهت نامشروع می‌دانند (کاتوزیان، ۱۳۸۸، ج۲، ص۲۷۹؛ صفایی، ۱۳۸۱، ج۲، ص۱۵۵).

به نظر می‌رسد حقوق‌دانان در اینکه «فرار از دین»، جهتی نامشروع تلقی گردیده و موجب خلل در معامله می‌شود، اختلاف اساسی ندارند؛ ولی در اینکه آن را باطل می‌کند یا غیرنافذ، اختلاف دارند. اما این اختلاف لطمه‌ای به اثبات موضوع نمی‌زند؛ زیرا مطلوب، اثبات نامشروع بودن جهت معامله به واسطه داشتن قصد فرار از دین می‌باشد که اتفاقی است. در کل، می‌توان در معاملات واقعی به قصد فرار از مهریه سه نظریه نفوذ، عدم نفوذ و بطلان این نوع از معاملات را مطرح دانست:

۱-۲-۳. نظریه نفوذ معامله واقعی شوهر به قصد فرار از پرداخت مهریه

گروهی از محققان معتقدند صوری بودن معامله، در بطلان عقد، موضوعیت دارد (صفایی، ۱۳۸۹، ص۱۴۲-۱۴۴) و از این رو، اگر شوهر، به قصد فرار از تأدیه مهریه، اموالش را در قالب معامله‌ای واقعی، به دیگری انتقال دهد، بر اساس مفهوم مخالف ماده ۲۱۸ قانون مدنی (اصلاحیه مورخ ۱۳۷۰/۰۸/۱۴) نیز ظاهراً معامله انجام یافته، صحیح و نافذ است. برخی از فقهای معاصر شیعه در پاسخ این پرسش که: «آیا معاملات حقیقی غیر معوّضی که مدیون غیر محجور نسبت به اموالش به قصد فرار از دِین انجام می‌دهد، نافذ است؟» چنین پاسخی را ارائه کرده و می‌گویند: «در صورتی که به حکم حاکم شرع، محجور نشده باشد، معامله باطل نیست؛ ولی کار حرامی مرتکب شده است» (مکارم‌شیرازی، ۱۴۲۷، ج۱، ص۱۹۱). بعضی نیز نوشته‌اند: «تکلیفاً جایز نیست، چون ضرر رساندن به غیر است، ولی وضعاً نافذ است» (بهجت، ۱۴۲۸، ج۳، ص۳۴۹).

عده‌ای از حقوق‌دانان این احتمال را مطرح می‌کنند که قانونگذار، با توجه به ظاهر عبارت گروهی از فقهای امامیه، خصوصاً متقدمین، نظر به نفوذ معامله واقعی به قصد فرار از دین داشته و آن را به عنوان اصل، پذیرفته است. از مفهوم مخالف ماده ۲۱۸ قانون مدنی

نیز این گونه بر می‌آید که قانونگذار، معامله جدی به قصد فرار از دین را نافذ دانسته است. بنابراین، می‌توان گفت قبول اصل عدم نفوذ این گونه معامله، با تعمیم مواد پراکنده و مقررات خاصی که در حقوق امروز وجود دارد، برخلاف نظر قانونگذار است (صفایی، ۱۳۸۹، ص۱۴۲).

۲-۲-۳. نظریه عدم نفوذ معامله واقعی شوهر به قصد فرار از پرداخت مهریه

برخی از حقوق‌دانان این احتمال را داده‌اند که معاملات به قصد فرار از دین بین دو طرف معامله نافذ است؛ ولی با توجه به ماده ۲۴ قانون، نحوه اجرای محکومیت‌های مالی در برابر ثالث، غیر قابل استناد است (کاتوزیان، ۱۳۹۲، ص۲۰۸). از این عبارت می‌توان نفوذ نسبی این معاملات را برداشت کرد؛ یعنی نسبت به متعاملین نافذ و نسبت به ثالث، غیر نافذ است. در ماده ۲۵ قانون مزبور، حرفی از ابطال معامله نیست و تنها به طلبکار این حق را می‌دهد که از عین مال مورد انتقال، طلب خود را استیفا کند؛ بدون اینکه دادگاه، معامله انجام شده را ابطال نماید و این به معنای صحت و نفوذ این نوع معاملات است. در مورد معاملات شوهر به قصد فرار از پرداخت مهریه، طبق این نظر هر چند نمی‌توان مستقیماً حکم به بطلان معامله داد؛ اما آنچه در این معامله به عنوان عوض معامله به تملک شوهر درآمده است، با حکم دادگاه به میزان مهریه از محل آن اخذ می‌شود و معامله سابق، کماکان به قوت و صحت خود باقی است.

برخی از حقوق‌دانان قائلند که فرار از دین، جهتی نامشروع است و از آنجا که ماده ۲۱۸ قانون مدنی نیز معاملات به قصد فرار از دین را غیر نافذ می‌داند؛ از این رو، به نظر این دسته از حقوق‌دانان معاملات به قصد فرار از دین به دلیل تنافی با حقوق طلبکاران دارای جهت نامشروع و در نهایت، غیر نافذ است (کاتوزیان، ۱۳۸۸، ج۲، ص۲۷۹). دکتر امامی در این باره می‌گوید: «از نظر تحلیلی قصد فرار از دین به خودی خود موجب عدم نفوذ معامله نمی‌شود؛ بلکه به اعتبار ملازمهٔ با تضییع حق طلبکار است. به این جهت هر گاه طلبکار، چنین معامله را اجازه دهد، اشکال مرتفع می‌شود. به همین دلیل است که قانون آن را غیر نافذ معرفی نموده و نفوذش را منوط به اجازهٔ شخص ذی‌نفع که طلبکار باشد، دانسته است» (امامی، ۱۳۷۰، ج۱، ص۲۲۷).

به باور این گروه، ماده ۲۱۸ که حکم به بطلان داده، در صورتی است که هم معامله صوری باشد و هم به قصد فرار از دین، نه اینکه به مجرد فرار از دین بودن، محکوم به بطلان باشد (کاتوزیان، ۱۳۹۲، ص۲۰۸). البته عدم نفوذ در این موارد، «عدم نفوذ نسبی» است (کاتوزیان، ۱۳۸۸، ج۲، ص۳۱۲)؛ به این معنا که نسبت به طرفین معامله، نافذ و نسبت به دیگران، غیر نافذ قلمداد

می‌شود. بعضی، پا را فراتر گذاشته و درصدد ایجاد ملاک برآمده‌اند. آنها منشأ اصلی این عدم نفوذ را وجود اضرار به غیر دانسته و چنین اظهار داشته‌اند که حتی اگر مدیون، قصد و انگیزه اضرار به طلبکاران را هم نداشته باشد، باز هم معامله او نافذ نیست که این عدم تأثیر انگیزه، از ظاهر عبارات ماده ۲۱۸ قانون مدنی استنباط می‌شود (شهیدی، ۱۳۹۲، ص۳۵۲). از عبارات این دسته از حقوق‌دانان بر می‌آید که ملاک عدم نفوذ این نوع معاملات نوعی است؛ نه شخصی. به عبارت دیگر، در انجام این نوع معاملات، بین اشخاص با انگیزه اضرار به دیان و بین اشخاص بدون این انگیزه تفاوتی نیست و به صرف وجود نتیجه که همان متضرر شدن دیان است، حکم عدم نفوذ جاری است.

بر این اساس، نفوذ معاملات واقعی شوهر به قصد فرار از پرداخت مهریه نیز موقوف به اجازه زوجه خواهد بود؛ زیرا گرچه بر مبنای قول دوم، این نوع معاملات واقعی، تمام شرایط اساسی صحت معامله را دارد (کاتوزیان، ۱۳۸۸، ج۲، ص۲۷۹)، اما به دلیل منافات داشتن با حق زن نسبت به مهریه، وی قانوناً می‌تواند بطلان این معامله را از دادگاه بخواهد و به عبارت دیگر، در این معامله، حق فسخ نسبت به ثالث، یعنی زن وجود دارد. به هر حال، مطابق با این نظر، معاملات شوهر به قصد فرار از پرداخت مهریه، از اساس باطل نبوده؛ بلکه در حکم معامله فضولی است که فقط با اجازه زن نافذ می‌شود. بنابراین، اگر زن این معامله را اجازه ندهد، این معامله محکوم به بطلان است و زن به عنوان طلبکار می‌تواند مهریه خود را از آن استیفاء کند و در صورت استنکاف شوهر می‌تواند از طریق مراجع قضایی، درخواست تأمین داده و اقدام نماید.

۳-۲-۳. نظریه بطلان معامله واقعی شوهر به قصد فرار از پرداخت مهریه

برخی از فقیهان در معاملات به قصد فرار از دین قائل به عدم صحت شده (نراقی، ۱۴۲۲، ص۱۲۲؛ یزدی، ۱۴۱۵، ص۲۴۷) یا حداقل در صحت معامله تردید کرده‌اند (اصفهانی، ۱۴۲۲، ص۴۸۸؛ امام خمینی، بی‌تا، ص۱۸). شایان توجه است که سید یزدی در پاسخ به پرسشی که درباره صحت صلح به قصد فرار از دین پرسیده شده، بیان داشته است: «اظهر، عدم صحت است» و بر آن به ادله صلح، قاعده لاضرر، اخباری که نهی از فروش انگور به منظور ساختن خمر می‌کند و نیز به دلیل بطلان صلح مال به اولاد به قصد فرار از حج بعد از حصول استطاعت، استناد می‌کند (یزدی، ۱۴۱۵، ص۲۴۷).

نظریه بطلان، مبتنی بر چند مقدمه است: اول اینکه، بی‌تردید، پرداخت دین، یکی از واجبات است و فقها از این مطلب، در لابلای مباحث مختلف سخن به میان می‌آورند (بحرانی،

۱۴۰۵، ج۲۰، ۱۹۵؛ بهبهانی، ۱۴۱۷، ص۳۴۷) و شخص باید آن را بپردازد؛ به طوری که قول به وجوب آن را از ضروریات دین دانسته‌اند (مصطفوی، ۱۴۲۳، ص۵۲۵) و به دنبال آن، فقها حکم به وجوب تصمیم و قصد بر ادای دین داده و معتقدند هر جا وفای به دِین واجب باشد، عزم و تصمیم بر ادای آن نیز واجب می‌شود (مغنیه، ۱۴۲۱، ج۴، ص۶). چرا که نیت و عزم از مقتضیات ایمان است و قصد بر ادای دین نیز واجب است؛ همان طوری که عزم بر ادای هر واجب دیگری، واجب است (شهیدثانی، ۱۴۱۰، ج۴، ص۱۸). دوم اینکه، مهریه نیز نوعی دین است و شوهر باید قصد ادای آن را داشته باشد. حتی در صورتی که مدیون، قدرت بر ادای دین داشته باشد، مسامحه و تأخیر در ادای آن معصیت کبیره محسوب می‌شود. بلکه لازم است مدیون در موقعی که قدرت بر ادا ندارد، نیت ادای دین به هنگام حصول تمکن مالی را داشته باشد (بحرانی آل‌عصفور، بی‌تا، ج۱۲، ص۲۷۷؛ گلپایگانی، ۱۴۰۹، ج۲، ص۹۳). حال، وقتی شوهر به قصد فرار از مهریه، اقدام به معامله می‌کند، روشن است که این معامله با نیت و خواسته شارع مبنی بر لزوم پرداخت مهریه و وجوب تصمیم بر ادای آن در تعارض است و اینکه فقها معامله به قصد فرار از دین را به فروش انگور به قصد تهیه شراب تشبیه کرده‌اند (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۵، ص۲۴۷)، از باب تمثیل منطقی نیست که باطل باشد؛ بلکه از باب تنقیح مناط و علت است. یعنی همان گونه که علت حکم به بطلان فروش انگور به قصد شراب‌سازی، نامشروع بودن جهت چنین معامله‌ای است، در معامله به قصد فرار از دین مثل مهریه نیز همین جهت موجود است. بنابراین، با توجه به اینکه پرداخت دین، واجب بوده و عزم و قصد بر پرداخت آن نیز واجب است، پس هر عملی که مخالف با این خواسته و نیت شارع باشد، نامشروع خواهد بود. در معاملات شوهر به قصد فرار از پرداخت مهریه نیز در واقع، یکی از شرایط اساسی صحت معامله، یعنی مشروعیت جهت حاصل نمی‌شود و در نتیجه، حکم به بطلان چنین قراردادهایی داده می‌شود.

در واقع، در فرض مسئله این کار هم موجب ضرر به زن می‌شود و هم یک حکم الهی را زیر پا می‌گذارد، لذا حکم بطلان آن مقبول‌تر است؛ زیرا با این حکم هم غرض شارع مبنی بر وجوب قصد ادای دین حاصل می‌شود و هم اینکه حق زن احقاق می‌شود. از باب تأیید این حکم، برخی از فقها معتقدند هر چیزی که مانع از واجب مضیق بشود، نزد خدا قبیح است و قضای دین حالّ بعد از مطالبه نیز واجب است و اگر دائن از مدیون، دین حالّ خود را طلب کرد، مثلاً زن از شوهر خود مهریه حالّش را طلب کند، بر مدیون جایز نیست که آن را به تأخیر بیندازد و بعد از مطالبه، حتی اگر

شروع به خواندن نماز در اول وقت کرد، نماز وی صحیح نیست؛ چرا که ادای دین بعد از مطالبه، واجب مضیق است (ابن‌ادریس حلّی، ۱۴۱۰، ج۲، ص۳۳؛ علامه حلّی، ۱۴۲۰، ج۲، ص۵۲۹).

مؤید مطلب، روایاتی است که در این باره وارد شده (رک. سلیمان و همکاران، ۱۳۹۷، ص۸۰-۸۲) و برای نمونه به ذکر دو مورد اکتفا می‌شود:

– در خبری از اسماعیل بن کثیر بن سالم آمده که امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «سارقان بر سه دسته‌اند: کسی که نسبت به زکات تنگ‌نظر است، کسی که مهریه زنان را حلال می‌شمارد و کسی که قرضی را بگیرد و نیت قضای آن را نداشته باشد» (حرّعاملی، ۱۴۰۹، ج۲۱، ص۲۶۸).

– در روایتی آمده است: «هر کس زنی را بر مهریه‌ای به عقد خود درآورد؛ ولی نیت ادای آن را نداشته باشد، زناکار محسوب می‌شود» (کلینی ،۱۴۰۷، ج۵، ص۳۸۳).

با توجه به سارق و زانی محسوب شدن شخصی که از ادای مهریه فرار می‌کند، حداقل چیزی که از آن برداشت می‌شود، حرمت فرار از پرداخت مهریه به عنوان نوعی دِین است.

همچنین باید گفت گر چه حکم به عدم نفوذ در ظاهر به مصلحت زن است، ولی در واقع چنین نیست؛ چون در صورتی که وی در حالتی باشد که اضطرار بر اجازه دادن به معاملات شوهر داشته باشد، اجازه وی صحیح است و دیگر حقی نسبت به آن نخواهد داشت. ولی اگر حکم بطلان، مورد پذیرش واقع شود، با احراز اینکه معامله به قصد فرار از مهریه است، آن معامله باطل بوده و همین بطلان، ضمانت جرای خوبی در جهت احقاق حق زن بر مهریه است. همچنین اگر گفته شود که زن، حق فسخ ندارد و فقط این حق را دارد که بتواند از مالی که از معامله به شوهر رسیده، حقش را استیفاء کند، باید گفت در صورتی که زن در جایی باشد که مطلع از وقوع معامله به قصد فرار از مهریه نباشد و بعد از آن هم شوهر، مالی را که به وی در نتیجهٔ معامله رسیده، هبه کند، دیگر زن بعد از آگاهی از وقوع چنین معامله‌ای، حقی را نخواهد داشت. همین طور، اگر معامله به قصد فرار از مهریه، از نوع هبه باشد، با این حکم، قطعاً زن حقی نخواهد داشت. از این رو، روشن می‌شود که دو حکم نافذ یا غیر نافذ بودن معاملات واقعی شوهر به قصد فرار از مهریه، علاوه بر برخورداری از ضعف فقهی، مصلحت زن را نیز تأمین نمی‌کند.

از مجموع آنچه گفته شد معلوم می‌شود که رأی به عدم نفوذ معاملات شوهر به قصد فرار از مهریه، بیشتر، ناظر به حق فرد است؛ ولی از آنجا که قصد ادای دین، واجب است و این قصد جزء منویات شارع است، حال اگر عملی با نیت شارع مخالف باشد، نامشروع و حرام تلقی می‌شود و با

توجه به اینکه در معاملات شوهر به قصد فرار از مهریه، چنین نیتی موجود است، لذا جهت معامله، نامشروع می‌شود و معامله با جهت نامشروع محکوم به بطلان است.

شایان ذکر است که در فرض بطلان معاملات واقعی شوهر به قصد فرار از پرداخت مهر، باز هم ضمان دَرَک برای بایع طبق ماده ۳۶۲ قانون مدنی ثابت شده و موجب می‌شود اموال منتقل شده به بایع و مشتری، به مالکان اولی خود باز گردد؛ زیرا طبق اذعان برخی از حقوق‌دانان، ضمان دَرَک، اختصاص به بیع فضولی ندارد و در هر بیعی که به هر دلیلی، فاسد و باطل باشد، ضمان درک جاری است (لنگرودی، ۱۳۹۱، ص۲۷۳؛ کاتوزیان، ۱۳۸۷، ج۱، ص۲۲۲). بنابراین، طبق نظریه بطلان، معاملات شوهر منحل شده، اموالش به او باز می‌گردد و زن می‌تواند از محل آنها، حق خود را استیفاء کند. همچنین در ثبوت اثر یاد شده، بین تصریح به جهت نامشروع که در ماده ۲۱۷ قانون مدنی مبطل عقد است و بیان آن به طور ضمنی و یا صِرف علم طرف مقابل به این جهت نامشروع، تفاوتی وجود ندارد (توکلی، ۱۳۹۲، ص۶۶). بنابراین، در هر سه مورد، یعنی «تصریح شوهر به جهت نامشروع» (قصد فرار از مهریه)، «بیان ضمنی جهت و کشف آن از اوضاع و احوال امر» و «صِرف اطلاع طرف مقابل از جهت نامشروع شخص دیگر»، معاملات واقعی شوهر به قصد فرار از پرداخت مهر باطل است. طبق این بیان، برای احراز جهت نامشروع معامله لزوماً به تصریح خود فرد نیازی نیست؛ بلکه با وجود قراین نیز می‌توان حکم معاملات نامشروع را که همان بطلان معامله است، بر آن بار نمود. با این توسعه در موضوع، حتی اگر زوج تصریح به جهت نامشروع هم نکرده باشد، می‌توان از اوضاع و احوال جانبی امور به این جهت معامله از سوی شوهر دست یافت. مثلاً اگر معامله شوهر بلافاصله بعد از مطالبه مهریه از سوی زن باشد، این یک اماره بسیار قوی به عنوان جهت نامشروع فرار از دین زن، یعنی مهریه است. در تأیید این سخن گفته شده است که مثلاً اگر کسی در قمارخانه‌ای به شخصی که پول خود را باخته و برای ادامه بازی از او وام می‌خواهد، وام بدهد، نمی‌تواند صحت معامله را به علت عدم تصریح به جهت ادعا کند؛ چرا که اوضاع و احوال عرفاً از وجود جهت نامشروع و توافق ضمنی بر آن حکایت می‌کند و به منزله تصریح در عقد است (صفایی، ۱۳۸۹، ص۱۳۹). دکتر امامی درباره راه‌های اثبات فرار از دین مدیون می‌نویسد: «طلبکار می‌تواند قصد فرار از دین را به این طریق ثابت کند: الف. به وسیلهٔ گواهانی که اقرار او را بر این امر شنیده‌اند؛ در صورتی که بدهکار اقراری نموده باشد؛ ب. به وسیلهٔ قرائنی که این امر را می‌رساند و قرائن مزبور عبارت است از: ۱. گذشتن یا رسیدن موعد پرداخت

یا نزدیك بودن آن؛ ۲. نداشتن اموال دیگری که مدیون بتواند از فروش آن دین خود را ادا نماید؛ ۳. نداشتن وسیلهٔ دیگری برای پرداخت دین از قبیل تجارت و حقوق زائد بر مخارج زندگانی و امثال آن؛ ۴. وضعیت معامله، که از متعامل و نوع معامله اغلب معلوم می‌شود. مانند آنکه مدیون، صلح محاباتی یا فروش به اقل از ثمن‌المثل به اولاد یا عیال خود نموده باشد یا به ثمن‌المثل فروخته؛ ولی ثمن را نگرفته و اعتراف به وصول آن نموده است» (امامی، ۱۳۷۰، ج۱، ص۲۲۹). امام خمینی رحمه‌الله نیز نظرشان بر این است که دلیل حرمت اعانه بر اثم، بی‌شک شامل این موارد نیز خواهد بود؛ زیرا فسلفهٔ نهی از آن این است که قرارداد با جهت نامشروع، محقق نشود و مقصود شارع در نهی از اعانه، ریشه‌کن کردن ماده فساد است (امام خمینی، ۱۴۱۵، ج۱، ص۲۱۲). ایشان معتقد است که عرف، میان حرمت معامله با جهت نامشروع و بطلان چنین معامله‌ای ملازمه برقرار می‌کند و عرفاً میان حرمت معامله و وجوب وفای به آن تنافی برقرار است و شارع باید در عالم تشریع نیز آن را دفع کند که این دفع، با بطلان آن ملازمه دارد و همان گونه که پیش‌تر نیز گفته شد، ایشان توجه به مقصود شارع بر قلع ماده فساد داشته است و در نتیجه، حکم به بطلان را که موجب کاهش ماده فساد است، پذیرفته‌اند (همان، ص۲۲۵).

همچنین اگر اشکال شود که اصل صحت با حکم به بطلان در تعارض است، باید اشاره داشت که مجرای قاعده اصالة الصحه عبارت است از: موارد شک در صحت و فساد عملی که از دیگری صادر شده است (بجنوردی، ۱۴۱۹، ج۱، ص۲۹۰). در حالی که جریان اصل در محل بحث با چند مانع رو به رو است: اول اینکه، اصل مذکور بعد از صدور عمل جاری می‌شود؛ در حالی که در معامله‌ای که یکی از طرفین انگیزهٔ نامشروع دارد، هنوز عملی از وی صادر نشده است تا اصالة الصحه جاری شود و حرمت اعانه بر اثم اقتضای آن را دارد که از انعقاد قرارداد اجتناب شود. دوم اینکه، همان گونه که فقها اشاره داشته‌اند این اصل در مقام شک در صحت و فساد جاری می‌شود؛ در حالی که در محل بحث به واسطهٔ ادله حرمت فرار از دین، مشروعیت جهت معامله که یکی از شرایط اساسی صحت است، مفقود می‌باشد. بنابراین، مسئله مورد بحث، اساساً نمی‌تواند مجرای اصل صحت باشد.

نتیجه‌گیری

مهریه، اثر عقد نکاح است که به محض عقد به ملکیت زن در می‌آید و در مقابل، شوهر ملزم

به پرداخت آن می‌شود. اهمیت مهریه نزد شارع به حدی است که عقد موقت خالی از آن را باطل می‌داند و در عقد دائم، در صورت عدم ذکر مدت برای آن یا ذکر نقدی بودن آن، برای زن «حق حبس» قائل شده است. طرفین در برخی موارد میزان مهر را در عقد معین می‌کنند یا به اختیار یکی از طرفین یا ثالث واگذار می‌کنند و در برخی موارد مهری ذکر نمی‌کنند یا عدم وجود مهریه را شرط می‌کنند. در حالت اول، بعد از تعیین به آن «مهرالمسمی» گفته می‌شود. در حالت دوم، قبل از نزدیکی، «مهرالمتعه» و بعد از آن، «مهرالمثل» ثابت می‌شود. وجود اقسام مختلف مهریه تفاوت‌هایی را میان این انواع در میزان مهریه، شخص تعیین‌کنندهٔ آن (زوج یا زوجه یا هر دو، شخص ثالث و دادگاه) و ملاک‌های لازم برای تعیین آن (از قبیل وضعیت مرد یا وضعیت زوجه) ایجاد می‌کند. همچنین از نقطه نظر زمان الزام به پرداخت، به «حالّ (نقد)» و «مؤجل (مدت‌دار)» قابل دسته‌بندی است. بنا بر نظر قریب به اتفاق فقها و نظر قانون، زن به محض عقد مالک تمام مهر می‌شود و می‌تواند در آن تصرف کند. بنابراین، این مطلب برداشت می‌شود که به محض عقد نکاح یک رابطهٔ دِینی میان زن و شوهر به وجود می‌آید و مدت‌دار کردن زمان پرداخت دِین، تأثیری در به وجود آمدن این رابطهٔ دِینی ندارد؛ بلکه زمان پرداخت آن را به تعویق می‌اندازد. اگر چه وجوب ادا بنا بر نظر بیشتر فقها متوقف بر مطالبه، تمکّن و حال شدن دین است، ولی این امر نمی‌تواند مؤثر در حکم معامله شود؛ زیرا در معاملات به قصد فرار از پرداخت مهریه، انگیزه سوء عبارت است از معسر ساختن خود در زمان ادا یا در زمان مطالبه. از این رو، عامل مؤثر در حکم به بطلان، جهت نامشروع معاملات به قصد فرار از مهریه است و این امر متوقف بر فرا رسیدن زمان وجوب پرداخت دین نیست؛ بلکه متوقف بر وجوب نیت ادای دین است که از روایات متعرض حکم در مسئله، آشکار است. البته در این میان فقهایی هم هستند که در حکم به وجوب پرداخت تفاوتی میان حالت مؤسر و معسر بودن قائل نیستند. در خصوص معاملات شوهر به قصد فرار از پرداخت مهریه با دقت نظر در موازین فقهی، این نتیجه حاصل می‌شود که در معامله شوهر به قصد فرار از مهریه، یا معامله صوری است که در اینجا به جهت فقدان اصل قصد یا فقدان قصد واقعی، باطل است. در خصوص معاملات واقعی و جدی سه نظریه بین فقهای امامیه و حقوق‌دانان، مطرح گردیده است که بنا بر نظریه نفوذ، این نوع معاملات شوهر، صحیح و لازم بوده و زن نمی‌تواند این معاملات را ابطال کند؛ اما می‌تواند مهریه خود را از عوض معاملات شوهر استیفاء کند. مطابق نظریه عدم نفوذ، زن می‌تواند اجازه به این معامله ندهد که در این صورت،

معاملات شوهر باطل بوده و زوجه خواهد توانست از محل آن، مهریه خویش را استیفاء نماید. اما آنچه که در جستار حاضر مورد اختیار قرار گرفت، نظر به بطلان معاملات به قصد فرار از مهریه است؛ زیرا از آنجایی که قصد ادای دین، واجب است و این قصد، جزء منویات و مطالبات شارع است؛ حال، اگر عملی با نیت شارع مخالف باشد، نامشروع و حرام تلقی شده و باطل است و با توجه به اینکه در معامله واقعی به قصد فرار از مهریه این انگیزهٔ نامشروع وجود دارد، محکوم به بطلان می‌باشد. همچنین روشن شد که نظریه بطلان، علاوه بر اینکه از پشتوانهٔ فقهی و حقوقی قوی برخوردار است، ضمانت اجرای بهتری جهت دریافت مهریه برای زوجه است که مهریه خود را از همان اموال مورد معامله شوهر مسترد نماید. همین امر، در فرض عدم اجازه زن در نظریه عدم نفوذ نیز جریان دارد؛ ولی در مواردی با مشکل رو به رو می‌شود.

پیشنهاد

با توجه به موارد پیش گفته و نتایجی که از پژوهش حاضر به دست آمد، پیش‌بینی بطلان معاملات به قصد فرار از دین در اصلاحات بعدی قانون مدنی یا اختصاص ماده‌ای به بیان حکم معاملات به قصد فرار از مهریه در اصلاحات بعدی قانون حمایت خانواده از سوی قانونگذار محترم پیشنهاد می‌گردد.

فهرست منابع

۱. ابن‌ادریس حلّی، محمد (۱۴۱۰)، *السرائر*، قم: انتشارات اسلامی.
۲. ابن‌فهدحلّی، احمد (۱۴۰۷)، *المهذب البارع*، قم: انتشارات اسلامی.
۳. امامی، سیدحسن (۱۳۷۰)، *حقوق مدنی*، تهران: انتشارات اسلامیه.
۴. آملی، میرزا محمدتقی (۱۳۸۰)، *مصباح الهدی*، تهران: مؤلف.
۵. بجنوردی، سیدحسن (۱۴۱۹)، القواعد الفقهیه، قم: الهادی.
۶. بحرانی آل‌عصفور، حسین (بی‌تا)، *الأنوار اللوامع*، قم: البحوث العلمیة.
۷. بهجت، محمدتقی (۱۴۲۸)، *استفتائات*، قم: دفتر معظم‌له.
۸. توکلی، محمدمهدی (۱۳۹۲)، *مختصر حقوق مدنی*، تهران: چتر دانش.
۹. جبعی عاملی (شهیدثانی)، زین‌الدین (۱۴۱۰)، *الروضهٔ البهیهٔ*، تهران: کتابفروشی داوری.
۱۰. ـــــــــــــ (۱۴۱۴)، *مسالک الأفهام*، قم: المعارف الاسلامیهٔ.
۱۱. جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۹۱)، *محشی قانون مدنی*، تهران: گنج دانش.
۱۲. جلالی، مهدی (۱۳۸۹)، *حقوق خانواده نکاح و انحلال آن*، تهران: انتشارات خرسندی.
۱۳. حاجی حسینی، حسین و احمد، مرتاضی (۱۳۹۵)، «حق زن در فرض تفویض مهر به یکی از زوجین و فوت داور پیش از مواقعه و تعیین مهر»، *مطالعات جنسیت و خانواده*، سال چهارم، ش۱.
۱۴. حرّعاملی، محمد (۱۴۰۹)، *وسائل الشیعهٔ*، قم: آل البیت علیهم‌السلام.
۱۵. حکیم، سید محسن (۱۴۱۶)، *مستمسك العروة الوثقی*، قم: دار التفسیر.
۱۶. حلی (محقق)، جعفر (۱۴۰۸)، *شرائع الاسلام*، قم: اسماعیلیان.
۱۷. حیدرپور، البرز (۱۳۸۵)، *حقوق خانواده (انعقاد ازدواج دائم، آثار و انحلال آن)*، اهواز: انتشارات مهزیار.
۱۸. خمینی (امام)، سید روح الله (بی‌تا)، *تحریر الوسیه*، قم، دار العلم.
۱۹. ـــــــــــــ (۱۴۱۵)، *المکاسب المحرمة*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام.
۲۰. خوانساری، محمد (۱۳۱۱)، *مشارق الشموس*، قم: آل البیت علیهم‌السلام.
۲۱. خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۰)، *منهاج الصالحین*، قم: مدینهٔ العلم.
۲۲. دیانی، عبد الرسول (۱۳۷۹)، *حقوق مدنی خانواده*، تهران: امید دانش.
۲۳. روشن، محمد (۱۳۹۰)، *حقوق خانواده*، تهران: جاودانه.
۲۴. سبزواری، سید عبدالاعلی (۱۴۱۳)، *مهذب الاحکام*، قم: المنار.
۲۵. سلیمان، امین؛ احمد، باقری و احمد، مرتاضی (۱۳۹۷)، «نقدی بر تفاسیر حقوقی ماده ۲۱۸ قانون مدنی و ارائه تفسیر بر پایه آموزه های فقه امامیه»، *آموزه های فقه مدنی*، ش۱۷.
۲۶. سیوری، مقداد بن عبدالله (۱۴۰۴)، *التنقیح الرائع*، قم: کتابخانه مرعشی رحمه‌الله.
۲۷. شهیدی، مهدی (۱۳۹۲)، *تشکیل قراردادها و تعهدات*، تهران: مجد.
۲۸. صفایی، سید حسین (۱۳۸۱)، *دوره مقدماتی حقوق مدنی-تعهدات و قراردادها*، تهران: میزان.
۲۹. ـــــــــــــ (۱۳۸۹)، *قواعد عمومی قراردادها*، تهران: میزان.

۳۰. صفایی، سیدحسین و اسدالله، امامی (۱۳۸۲)، *حقوق خانواده*، تهران: دانشگاه تهران.
۳۱. طباطبایی یزدی، سیدمحمدکاظم (۱۴۱۵)، *سؤال و جواب*، تهران: نشر علوم اسلامی.
۳۲. علامه حلّی، حسن بن یوسف (۱۴۱۳)، *قواعد الاحکام*، قم: انتشارات اسلامی.
۳۳. ــــــــــــــ، (۱۴۲۰)، *تحریر الأحکام*، قم: مؤسسه امام صادق علیه‌السلام.
۳۴. کلینی، محمد (۱۴۰۷)، *الکافی*، تهران: دارالکتب الاسلامیهٔ.
۳۵. کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۷)، *عقود معین*، تهران: سهامی انتشار
۳۶. ــــــــ (۱۳۸۸)، *قواعد عمومی قراردادها*، تهران: سهامی انتشار.
۳۷. ــــــــ (۱۳۸۹)، *دوره مقدماتی حقوق مدنی خانواده*، تهران: میزان.
۳۸. ــــــــ (۱۳۹۲)، *قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی*، تهران: میزان.
۳۹. محقق داماد؛ جلیل، قنواتی؛ سید حسن، وحدتی شبیری و ابراهیم، عبدی پور (۱۳۹۲)، *حقوق قراردادها در فقه امامیه*، تهران: سمت.
۴۰. مصطفوی، سیدمحمدکاظم (۱۴۲۳)، *فقه المعاملات*، قم: انتشارات اسلامی.
۴۱. مغنیه، محمدجواد (۱۴۲۱)، *فقه الامام الصادق* علیه‌السلام، قم: انصاریان.
۴۲. مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۷)، *استفتائات* جدید، قم: مدرسه امام علی علیه‌السلام.
۴۳. موسوی عاملی، محمد (۱۴۱۱)، *نهایة المرام*، قم: انتشارات اسلامی.
۴۴. موسوی گلپایگانی، سید محمدرضا (۱۴۰۹)، *مجمع المسائل*، قم: دارالقرآن الکریم.
۴۵. نائینی، میرزا محمدحسین (۱۳۷۳)، *منیهٔ الطالب*، تهران: المکتبهٔ المحمدیهٔ.
۴۶. نجفی، محمدحسن (۱۴۰۴)، *جواهر الکلام*، بیروت: دار إحیاء التراث العربی.